

انقلاب، جنبش مدنی یا جنگ قدرت

نوشته شراره امیدوار
ترجمه شروین احمدی

سی سال پس از سرنگونی رژیم طرفدار غرب شاه، خیابان‌های شهرهای بزرگ ایران یکبار دیگر میدان تظاهرات و درگیری‌هایی شده‌اند که یادآور خاطره انقلابی است که بی شک یکی از بزرگترین وقایع قرن بیستم به شمار می‌آید. قدرت و توانائی روز افزون این جنبش احتمال گذرا بودن و فروکش کردنش در آینده‌ای نزدیک را کم می‌کند. با اینهمه سرانجام این جنبش به همان ناروشنی نیروهای شرکت کننده در آن است.

از همان روز شنبه ۲۳ خرداد و بدنبال اعلام نتایج انتخابات، تظاهرات خود جوش مردم در تهران و چند شهر دیگر شکل گرفت. نتایج آنچنان دور از انتظار بود که برای بخش بزرگی از رای دهندگان هیچ شکی در مورد تقلبی بودن آن وجود نداشت. مبارزه انتخاباتی که حول نامزدی حسین موسوی انجام گرفت، پویائی‌ای را در شهرهای بزرگ مسلط کرده بود که برای شرکت کنندگان در جنبش سبز جای شبهه‌ای در مورد پیروزی شان در انتخابات باقی نمی‌گذاشت. با اینهمه حتی با مشاهده دریای عکس‌های منتشر شده از بسیج انتخاباتی حسین موسوی می‌توان جای خالی اقشار محروم و زحمتکشان را در آن مشاهده کرد. در واقع جریان حامی موسوی ترکیبی است نامتجانس از اقشار و طبقات مختلف.

ترکیب نامتجانس جبهه‌ای متحد در اعتراض به تقلب‌های انتخاباتی

قبل از همه جوانان شهری متعلق به اقشار متوسط و بالا، بویژه دختران جوان و زنان، با پایگاه‌های اجتماعی کاملاً متفاوت که تنها احساسات ضد سنت‌گرایی آنها را به هم پیوند می‌دهد. احساساتی که برای بعضی در خواست‌های لیبرتر غربی محدود می‌شود و برای بسیاری دیگر ریشه در عشق به میهنی دارد که بنظر آنها بدلیل استیلای سنت‌گراها از باقی جهان عقب افتاده و به اعتبارش صدمه خورده است. دانشجویان بخش سیاسی‌تر جوانان را تشکیل می‌دهند. با اینهمه علی‌رغم بازگشت تفکر چپ در

میان دانشجویان در سالهای اخیر^(۱)، آنها هنوز از تفکری سامان یافته حول یک جنبش سیاسی و یا صنفی همه گیر و مستقل دورند و نقطه مشترک اکثریت شان همان مخالفت با تمامیت خواهی حاکم به رهبری آقای احمدی نژاد است.

تکنولوژی های ارتباطی جای مهمی را در زندگی جوانان به خود اختصاص می دهد و آنها در استفاده از این تکنولوژی، از پیامک گرفته تا اینترنت بسیار قابلیت یافته اند. مبارزه دائمی آنها با سیستم دولتی فیلتر کردن سایت ها به رشد مهارت ها و عمومی شدن شان انجامیده است. دیگر استفاده از پروکسی برای دور زدن فیلترهای دولتی امری عادی و در دسترس همگان است. ارتباط گیری از طریق اینترنت نقشی مهم در جنبش اخیر ، چه از لحاظ اطلاع رسانی و انتشار عکس و ویدئو ها، و چه از نظر سازماندهی تظاهرات و شعارها بازی کرده است. حتی بسیاری از سایت های دولتی حامی آقای احمدی نژاد پس از آغاز درگیری ها از سوی جوانان هک شد و مورد حمله قرار گرفت. به همه این دلایل ، موتور اصلی جنبش کنونی جوانان هستند.

اقتدار متوسط شهری پایگاه دیگر جنبش اعتراضی به حساب می آیند: پزشکان، مهندسين، دانشگاهیان، فرهنگیان، کارمندان دولت و بخش بزرگی از هنرمندان. هر چند همه اینها در مخالفت با سیاست های آقای احمدی نژاد با هم توافق دارند اما هیچ گونه همگرایی میان خواست هایشان در دراز مدت وجود ندارد. سیاست های اقتصادی آقای احمدی نژاد ضرری یکسان برای همه آنها به همراه نداشته است. با اینهمه بنظر می رسد که آرزوی برقراری حکومت قانون، آزادی مطبوعات، پایان دادن به امتیازهای دولتی ... از یک سو و نگرانی از بی ثباتی اقتصادی و اجتماعی و ماجراجویی های بین المللی و... از انگیزه های اصلی آنها در حمایت از آقای موسوی بوده باشد.

بخشی از بورژوازی بزرگ نیز از آقای موسوی حمایت می کند. ترکیب این گروه که هم شامل پزشکی می شود که در بیمارستان دی تهران (که بیشتر به یک هتل چهار ستاره شبیه است) برای هر عمل جراحی میلیون ها تومان دریافت می کند، و هم تازه ثروتمند شده های بعد از انقلاب را در بر می گیرد (اعم از تکنوکرات های نزدیک به رژیم ، مقاطعه کارها، کارخانه دارها، تاجرها) به همان غریبی انگیزه هایشان برای دفاع از آقای موسوی است. برخی از او انتظار کارآمدی اقتصادی دارند ، گروهی در او توانائی عادی کردن روابط با غرب را می بینند، و بالاخره حمایت بسیاری نیز از وی نه بخاطر علاقمندی به او بلکه بخاطر مخالفت با آقای احمدی نژاد است.

ناهمگونی ترکیب حامیان آقای موسوی در عین حال هم یک نقطه ضعف به حساب می آید و هم یک نقطه قوت. در کوتاه مدت این ناهمگونی پیوستن عناصر متزلزل را به جنبش راحت تر می کند. افراد دو دل بسیار آسان تر به جریانی می پیوندند که در آن هم استاد دانشگاه حضور دارد و هم دکتر عالی مرتبه و هم هنرپیشه ها و کارگردان های شناخته شده. اما در دراز مدت شانس از نفس افتادن و تفرقه در جنبش افزایش می یابد. نباید فراموش کرد که عنصر مشترک همه آنهایی که به این جنبش پیوسته اند مخالفت شان با آقای احمدی نژاد است و نه ایمانشان به برنامه های آقای موسوی.

طرفداران غرب و بازگشت سلطنت نیز در این جنبش فضای خوبی برای تبلیغات خود یافته اند هر چند که تاثیر فعالیت های این گروه بسیار محدود است. آنها که بطور وسیع در رسانه های غربی (تلویزیون صدای امریکا و بی بی سی) (۲) حضور دارند از هر فرصتی استفاده می کنند تا نفرت مردم را به سوی کشورها و شخصیت هایی هدایت کنند که دوست غرب به حساب نمی آیند. بدین ترتیب است که عرب ستیزی آنها بیشتر دامن سوریه و لبنان را می گیرد تا عربستان سعودی ، کویت و امارات. و در این میان ونزوئلا ناگهان به کشوری تبدیل می شود که در آن ارزش های اسلامی در حال انتشار است (۳).

یورش برای انحصاری کردن قدرت

یکی از نقاط قوت حکومت ایران ، همواره وجود و همزیستی جناح های مختلف مومن به نظام در بطن آن انگاشته می شد. در طول ۳۰ سال گذشته هرگز هیچ کدام از جناح های درون نظام موفق نشد که دیگران را منزوی کند و قدرت را به تنهایی بدست گیرد. از سوی دیگر خیزش یکی از جناح ها برای انحصاری کردن قدرت در گذشته همیشه عوارضی مشابه با آنچه امروز شاهدش هستیم، هر چند با ابعادی محدود تر ببار آورده است. در حال حاضر نیز در پشت رودروئی کنونی مابین احمدی نژاد و مخالفین او، در واقع یکبار دیگر خیزش یک جناح برای انحصاری کردن قدرت نهفته است.

حاکمیت ایران ترکیبی است از جریان های مختلف که هر کدام حوزه های اقتصادی معینی را به خود اختصاص داده اند. گفتمان های سیاسی هر کدام از این جریان ها مانند حوزه های عملکرد اقتصادی شان در طی زمان تحول می یابد و تغییر می کند. نزدیکی این جریان ها بهم بر حسب شرائط زمان است که به بوجود آمدن جناح های مختلف در هر برهه تاریخی انجامیده است .

بدین ترتیب، عناصر تشکیل دهنده سه جناح کنونی حاکمیت که شامل محافظه کاران یا تمامیت خواهان (احمدی نژاد، بخشی از فرماندهان سپاه و رهبر)، میانه روها (بویژه هاشمی رفسنجانی و کروبی و ناطق نوری) و اصلاح طلبان (موسوی، خاتمی و...) می شود همیشه اینگونه نبوده است. فقط کافی است که به ترکیب جناح ها در آستانه پیدایش جریان اصلاح طلبی حول نامزدی آقای خاتمی برای ریاست جمهوری نظری بیانداریم تا این مسئله روشن تر شود.

در آزمون در پی دو دوره ریاست جمهوری آقای رفسنجانی، جناح محافظه کار حول نامزدی آقای ناطق نوری (که امروز در جبهه مخالف احمدی نژاد است) برای قبضه قدرت بسیج شده بود. اتفاقا لغاتی مانند تمامیت طلب از همان زمان در ادبیات سیاسی ایران رایج شد. حمایت آقای رفسنجانی و جریان های هاله ای حول وی، به همراه دیگر جریان های فکری منزوی شده و در حاشیه نظام از نامزدی آقای خاتمی باضافه جنبش وسیع مردم به پیدایش جنبش اصلاح طلبی دوم خرداد منجر شد و در سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۷) آقای خاتمی را بمثابه نماد اصلاحات به قدرت رساند. جناح محافظه کار در آزمون کار را به آنجا رسانده بود که در تبلیغات وسیع خود آقای خاتمی را به مخالف با مبانی اسلام و انقلاب متهم کند تا جائیکه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم طی بیانیه ای، رای دادن به ناطق نوری را وظیفه شرعی و الهی نامید (۴).

دو سال بعد در آستانه انتخابات مجلس ششم آرایش نیروها بکلی متفاوت بود. جنبش اصلاح طلبی که در این فاصله هرچه بیشتر رادیکال شده و با تکیه به رای مردم امیدوار بود که اکثریت مطلق را در مجلس به دست آورد در عمل جریان های میانی را به اتحاد با محافظه کاران کشاند. آقای رفسنجانی که در این انتخابات از تهران نامزد شده بود با یک رای توهین آمیز (آخرین رتبه رای) و با اتهام تقلب برای بدست آوردن همین رتبه، عملا از وارد شدن به مجلس صرف نظر کرد. آقای کروبی نیز که نامزد ریاست مجلس شده بود پس از تحمل انتقادهای شدید اصلاح طلبان در نهایت با رای نیروهای میانه و محافظه کار به این مقام رسید. رادیکالیزم جریان اصلاح طلبی که بر شور و شوق مردم تکیه داشت هر روز عناصر بیشتری را در درون حاکمیت از خود دور می کرد. بدین ترتیب بود که به دنبال نامه رهبر به آقای کروبی رئیس مجلس، لایحه مطبوعات در مجلس بدون هیچ مقاومت جدی ای مسکوت ماند و از این زمان بود که به آرامی شور و شوق مردم نیز در حمایت از اصلاح طلبان رو به فروکش گذاشت و خاتمی نیز هرچه بیشتر در مواضع اش عقب نشینی کرد.

آزمون درگیری مابین اصلاح طلبان و جناح میانه آنچنان شدت یافته بود که تصور اینکه یکروز مجددا همه آنها در جبهه ای مشترک گرد آیند مشکل بنظر می رسید. اما بصورتی تاریخی در ساختار حاکمیت

جمهوری اسلامی مکانیزمی عمل کرده که به محض یورش یک جناح برای قبضه قدرت، تمام جناح های دیگر را برعلیه آن متحد می کند. در واقع مستقل از افراط های آقای احمدی نژاد و حزب پادگانیش، آنچه توانسته آنهایی را بهم نزدیک کند که هم حوزه های مالی و هم اعتبار سیاسی شان مورد یورشی خشن قرار گرفته ، فعال شدن همین مکانیزم است.

امروز ترکیب نیروهائی که به جنبش می پیوندند هرچه وسیعتر می شود. بجز کاندیدای ناکام سوم این انتخابات، آقای محسن رضائی، نامزد اصول گرا و از بنیانگذاران سپاه پاسداران، آیات عظام منتظری و زنجانی، صانعی و اردبیلی نیز به نحوه عملکرد وزارت کشور و شیوه برخورد به تظاهرکنندگان اعتراض کرده اند. وسیع تر شدن ترکیب کسانی که از درون حاکمیت به جنبش می پیوندند لاجرم به انزوا و ضعف روانی جناح احمدی نژاد منجر می شود. ولی آیا این به تنهایی برای عقب نشینی آنها کافی است ؟

نقاط ضعف و قدرت جنبش

بزرگترین نقطه ضعف جنبش کنونی غیبت اقشار مردمی در آن است. در واقع جنبش اصلاح طلبی هرگز پرچم دار عدالت اجتماعی نبوده و تلاش هایش را بیشتر در چارچوب بازبینی ساختارهای حکومتی برای دستیابی به نوعی مردم سالاری لیبرالی - اسلامی متمرکز کرده است. رفرم های اقتصادی که اغلب در جهت رهنمود های صندوق بین المللی پول بودند از دومین دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی آغاز شدند و در تمام دو دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی ادامه یافتند. این رفرم ها به ویرانی وضعیت بخش بزرگی از اقشار میانه و پائین منجر شد. آقای احمدی نژاد دقیقا از جمله با استفاده از نارضایتی اقشار محروم بود که در دوره قبل به قدرت رسید. هرچند رفرم های نتو لیبرالی نه تنها در دوران وی متوقف نشد بلکه به اثرات ویرانگر آنها، عوارض گشایش کامل دروازه های تجاری کشور و صادرات انبوه کالا افزوده شد که ورشکستگی بخشی از صنایع و رشد بیکاری را به همراه داشت. شکاف طبقاتی در دوران حکومت احمدی نژاد همچنان افزایش یافت(۵).

با اینهمه عدم حضور اقشار زحمتکش در جنبش می تواند پدیده ای گذرا باشد. در دوران انقلاب ۱۹۷۹ نیز زحمتکشان پس از اقشار میانه شهری وارد میدان شدند. اما تفاوت مهم دیگر این جنبش با انقلاب ۱۹۷۹ در جای دیگری است : تمام رهبران جنبش کنونی از دل حاکمیت ایران بیرون آمده اند و به نظام وفادارند، در حالیکه در دوران دیکتاتوری شاه هیچ صدای مخالفی در درون حاکمیت پذیرفته نمی شد و لاجرم هر گونه مخالفتی با شاه مستقیما به زیر سوال بردن نظام وی می انجامید.

این ویژگی جنبش هم نقطه قوت آن به حساب می آید و هم از سوی دیگر افق رادیکال شدن آنرا محدود می کند. اگرچه وجود شخصیت های بیرون آمده از حاکمیت در رهبری جنبش، به آن قانونیت می بخشد و پیوستن افراد متزلزل را به آن راحت تر می کند، اما از سوی دیگر هرگونه تعمیق و رادیکال شدن جنبش می تواند به تفرقه در رهبری و جدا شدن شخصیت های آن بیانجامد. در واقع هنوز پیوند های همه رهبران جنبش با نظام به آن اندازه مستحکم است که هیچکدام از آنها آرزوی گورباچف و یا یلتسین شدن را در سرپرورانند. بی شک سرنوشت نهائی اولی و جایگاهی که دومی به خود در تاریخ روسیه اختصاص داده مشوق چنین آرزوهائی نیز نیست.

سناریوهای متفاوت و عوارض آن بر نظام

در شرایط کنونی سه سناریوی متفاوت قابل تصور است. اول آنکه جناح آقای احمدی نژاد بدون هیچگونه عقب نشینی ای بر مواضع خود تکیه کند و با سرکوب جنبش و منزوی کردن دیگر جریان ها، قدرت را در ایران قبضه کند. با توجه به وضعیت کنونی جنبش، این کار نه در داخل نظام و نه در خارج نظام آن بدون برجای گذاشتن جراحات های عمیق غیر ممکن است. مجموعه نظام از چنین عملکردی به شدت صدمه خواهد خورد و مواضع آن تضعیف خواهد شد. در سطح بین المللی نیز سیاست گشایش رئیس جمهور اوباما در مورد ایران از سوی محافظه کاران و دولت یهود بشدت زیر حمله خواهد رفت. در واقع در قدرت ماندن احمدی نژاد پس از تظاهراتی چنین وسیع بهترین خوراک برای تبلیغات را به محافظه کاران و محافل جنگ طلب اسرائیل می دهد.

سناریوی دوم پیدایش نوعی همزیستی است؛ از نوع راست و یا چپ آن. در سناریوی همزیستی راست آقای احمدی نژاد بر سر قدرت باقی می ماند اما افراط هایش مورد انتقاد قرار می گیرد و بخشی از قدرت دولتی او بین اصول گرایان، میانه روها و حتی شاید اصلاح طلبان تقسیم می شود. در چنین صورتی می توان حتی حرف از نوعی دولت آشتی ملی به میان آورد و صدمات وارد آمده به نظام را ترمیم نمود. در سناریوی همزیستی چپ، پس از ابطال انتخابات و برگزاری مجدد آن، دولت موسوی بر سر کار خواهد آمد. اما البته در آن اصول گرایان و میانه روها وزن خود را خواهند داشت. این همان سرنوشتی است که دولت های آقای خاتمی در دو دوره ریاست جمهوری اش گرفتار آن بودند. طبیعی است که هم پدیداری هر کدام از این دو سناریوها و هم شدت و ضعف رنگ ها در آنها با توان و عمق و پایداری جنبش و توازن قوا در ارتباط مستقیم است. سناریوی دوم اما تاثیرات بین المللی کاملا متفاوتی

بهمراه خواهد داشت ودرستی سیاست رئیس جمهور اوباما را در مورد ایران تأیید خواهد کرد. تبلیغات محافظه کاران و جنگ طلبان اسرائیل بی اثرتر خواهد شد.

سناریوی سوم آنست که با طولانی شدن درگیری بین جناح آقای احمدی نژاد و دیگران، جنبش ادامه پیدا کند و به مرور تعمیق شود، و در نهایت برای خود رهبرانی خارج از کادر نظام بجوید. واقعیت آنست که امروز چنین رهبرانی نه در چپ و نه در راست وجود ندارند. آنچه احتمال پیدایش این سناریو را بازهم ضعیف تر می کند آنست که رادیکالیزه شدن جنبش منطقا منجر به فروپاشی جبهه متحد کنونی برعلیه احمدی نژاد می شود. از سوی دیگر برای اینکه یک جنبش بتواند در طول زمان ادامه یابد، احتیاج به آرمان های مشخص و سازماندهی دارد و امروز در ایران نیز مانند بقیه جهان چنین آرمان هائی هنوز در پرده قرار دارند.

-۱

NAZILA FATHI, NewYork Times January 20, 2008
<http://www.nytimes.com/2008/01/20/world/middleeast/20iran.html>

۲- این دو رسانه به زبان فارسی از طریق ماهواره پخش می شوند. صدای امریکا بصورت ۲۴ ساعته و بی بی سی هر روز عصر بین ساعت ۵ تا ۱ بامداد. بنظر می رسد که تاثیر بی بی سی برروی اقشار شهری بیشتر باشد.

۳- از این جمله اند شایعه ارسال موشک های ضد نفر از سوی سوریه و لبنان و آمدن نام ونزوئلا در نامه کارکنان وزارت کشور همچون کشوری که ارزش های اسلامی در آن در حال انتشار است: «اگر کسی رئیس جمهور شود و ارزشهای اسلامی که اکنون در لبنان، فلسطین و ونزوئلا و دیگر نقاط جهان منتشر شده آسیب ببیند، رأی دادن به او جایز نیست و حرام است.»

۴- [اطلاعیه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم درباره انتخابات ریاست جمهوری](#). اطلاعیه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم درباره انتخابات ریاست جمهوری: سایت رسمی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (در تاریخ ۹ اردیبهشت ۱۳۷۶)
http://www.jameehmodarresin.org/index.php?option=com_content&task=view&id=272&Itemid=39

۵- افزایش شکاف طبقاتی. روزنامه سرمایه شماره ۸۱۸ ۶ شهریور ۱۳۸۷
<http://sarmayeh.net/ShowNews.php?12971>

